

## طنز در شعر ناصر خسرو

دکتر علی اصغر باباصفری\*

### چکیده

تصویری که برای اولین بار از ناصر خسرو در ذهن خواننده اشعار او نقش می‌بندد، بسیار عبوس و زاهدانه است، چنان که گویی وی تنها یک هدف را دنبال می‌کند و آن بیان مسایل دینی، اخلاقی و فلسفی با زبان خاص خود است، ولی در پشت این چهره، تصویر دیگری از وی وجود دارد؛ تصویر کسی که با وجود زبان به ظاهر خشک و خشن، از لطیفه «طنز» نیز بهره برده است. پیوستگی و انسجام قصاید او به حدی است که گویی مانند خطابه ای است که خطیبی توانا ایراد می‌کند؛ در عین حال، آن سخنران برای تفریح خاطر شنوندگان و اثر بخشی بیشتر به کلام خود، مطالب طنز گونه را هم در سخن خویش می‌آورد. در این مقاله چهار گروه عمده که از نظر بسامدی بیشترین میزان طنز در دیوان ناصر خسرو درباره آنان به کار رفته است، ذکر شده اند که به ترتیب عبارتند از:

۱- فقیهان و روحانیان؛ ۲- توده مردم؛ ۳- قاضیان؛ ۴- حاکمان جامعه؛ که ناصر خسرو تلاش کرده است به وسیله طنز نیز انواع صفات و کارهای منفی را به مخالفان و دشمنان خود نسبت دهد. در مجموع بیش از ۲۵۰ بیت دارای طنز در دیوان ناصر خسرو دیده شده که در حدود ۵٪ از کل سروده های وی را تشکیل می‌دهد. با این مقدار، نمی‌توان وی را به عنوان شاعری طنز پرداز در معنای خاص خود به حساب آورد، اما باید دانست که ناصر از طنز نیز به عنوان ابزاری برای طرح اندیشه‌های خویش و دفاع از خود در برابر آن همه فشارها و هجوم معاندان استفاده کرده و در حقیقت با این وسیله، مخالفان

\* - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان.

و دشمنان خود را به باد انتقاد و استهزا گرفته است. وی هر چند از این رهگذر دل خود را نیز تشفی و تسکین داده، اما هدف اصلی او از طرح موضوعات طنزگونه، واداشتن جامعه به « تأمل و اصلاح » است.

### واژه‌های کلیدی

ناصر خسرو، طنز، شعر، قصیده، سروده، دیوان، ققیهان، مردم، قاضیان، حاکمان، مخالفان.

### مقدمه

ناصر خسرو قبادیانی، شاعر بزرگ ایران در سده پنجم هجری است. وی در زمره شاعرانی است که دو دوره زندگی داشته‌اند. دوره اول زندگی او تا حدود چهل سالگی در دربار و در غفلت و بی‌خبری سپری شده است و دوره دوم حیات وی پس از تحول روحی اوست که به مذهب اسماعیلیه می‌پیوندد. آثاری که از ناصر خسرو در دست داریم، همگی متعلق به دوره دوم زندگی اوست. آنچه در بررسی دیوان اشعار او به ذهن می‌آید، این است که گویی تنها هدف وی طرح موضوعات خشک فلسفی، دینی و اخلاقی است و کاری جز این ندارد؛ تا جایی که برای کسی که با زبان او آشنایی نداشته باشد، گاهی خسته کننده و ملال آور می‌شود. آنچه مسلم است این است که: ناصر خسرو از شعر به عنوان وسیله ای برای بیان اندیشه و دفاع از اعتقادات خود و ابزاری برای مقابله با دشمنان و مخالفان خویش بهره جسته و غیر از این، ارزشی برای شعر قایل نیست. به همین جهت است که در دیوان او اثری از غزل وجود ندارد و خود نیز به این مسأله تصریح دارد:

غزال و غزل هر دوان مر تو را / نه جویم غزال و نه گویم غزل

(۶/ص ۴۶)

و:

نظم نگیرد به دلم در غزل / راه نگیرد به دلم بر غزال

(۶/ص ۳۴۷)

او به ظاهر چهره ای عبوس و گرفته دارد و حتی با خنده نیز سر و کاری ندارد و آن را نشانه بی‌خردی می‌داند:

خنده از بی‌خردان خیزد چون خندم؟ / چون گرفته ست خرد سخت گریانم

(۶/ص ۱۹۶)

وی نه تنها اهل خنده و خنداندن نیست، بلکه با اهل آن نیز ارتباطی ندارد:

با گروهی که بخندند و بخنداند

چه کنم چون نه بخندم نه بخندانم

(۱۶ ص ۱۹۶)

اما در پشت این ظاهر عبوس و خشک، تصویر دیگری از ناصر خسرو نیز دیده می‌شود که با آن متفاوت است؛ تصویر کسی که علی‌رغم زبان خشک و خشن خویش، از لطیفه طنز نیز بهره‌مند است. و گویی این مطلب اصلی، کلی است که معمولا در پشت ظاهر درشت و خشن برخی افراد، چهره‌ای شوخ و لطیف وجود دارد که در بیشتر موارد به خاطر آن تصویر نخستین، نادیده می‌ماند. البته وجود این دو جنبه به نوعی به ایجاد تعادل در افراد فوق کمک می‌کند.

قصاید ناصر خسرو به دلیل پیوستگی و انسجام معنایی و رابطه افقی و عمودی که بین مصرعها و ابیات وجود دارد گویی مانند خطابه‌ای است که خطیبی توانا بر فراز منبر می‌خواند، ولی در عین حال آن خطیب از باب تنوع و تفریح خاطر مخاطبان، مطالبی طنزگونه هم بیان می‌کند، تا از این رهگذر تأثیر کلام خویش را در مخاطبان خود افزون سازد.

می‌دانیم که ماهیت بسیاری از قصاید، صعوبت و صلابت و درشتنکی خاص خود را دارد. کاربرد الفاظ، اصطلاحات، استعارات، و تشبیهات پیچیده، تلمیحات و اشاره‌های مختلف به علوم و فنون و مسایل تاریخی، دینی، فلسفی، کلامی، نجومی، قرآن و حدیث، امثال و نیز تنوع موضوعات و مضامین، باعث ایجاد چنین خصیصه‌ای در این قالب شعری می‌شود. حال اگر موضوعات مطرح شده در قصاید شاعری مانند ناصر خسرو صرفا محدود به مسایل دینی و اعتقادی شود، آن هم با بیان خاص و متعصبانه‌ی وی، فضای شعر را خسته کننده و ملال آور می‌سازد. به همین جهت وی چاشنی طنز را در سروده‌های خود به کار برده است تا از یکنواخت شدن اشعار خویش بکاهد و خواننده را به دنبال سخن خود بکشد. در این جا این سخن آرتور پلارد (Artor Polard) در خور تأمل است که می‌گوید: «طنز نویس در نقش زیرکانه‌ی خصوصی اش باید خواننده را با مهارت هنری اش به دنبال خود بکشد» (۱ ص ۹۶). کاربرد طنز در اشعار ناصر به گونه‌ای بسیار ظریف و هنرمندانه صورت گرفته؛ به وجهی که در نگاه اول بدرستی دریافت نمی‌شود. برای نمونه وقتی ناصر خسرو می‌گوید:

تو را زبان نه بدان داده اند تا تو زبان برافکنی به خرافات خندناک جحی

(۱۶ ص ۴۴۸)

در ضمن این که از توجه به حکایات طنز آمیز جحی (یا جوچی، بدله گوی معروف) بر حذر داشته است، به «خندناک» بودن آن نیز معترف است. شکل بیان ناصر نیز به گونه‌ای است که رایحه طنز از آن استشمام می‌شود. نمونه دیگر:

## حکایت‌های شاهان را همی خوانی و می خندی

همی بر خویشان خندی، نه بر شاه سمرقندی

(۶/ص ۳۳۴)

ناصر خسرو به دلیل ترویج اندیشه های اسماعیلی و دفاع سرسختانه از خلفای فاطمی مصر مورد طعن و تمسخر و آزار و اذیت و تکفیر مخالفان خویش قرار گرفت و سرانجام به دلیل پافشاری بر افکار و دعوت خود، از سوی فقیهان زمان خود تکفیر گردید و واجب القتل و مهدور الدم شناخته شد؛ و به همین دلیل ناگزیر از فرار از بلخ و رفتن به مازندران و سرانجام به دره یمگان شد و تا پایان عمر ناچار به اقامت در این منطقه گردید. آن گونه که از دیوان ناصر خسرو بر می آید، مخالفان او تا مدتها بعد از رفتن وی از خراسان، دست از دشنام و طعن و لعن او بر نداشتند. (۱) متقابلا ناصر نیز به دشمنان خویش تاخته و آنان را به گونه های مختلف و از جمله با طنز به باد انتقاد گرفته است. تفاوت ناصر خسرو با مخالفان خود در این است که مخالفان وی در حقیقت او را «هجو» کرده اند، ولی او با طنز با ایشان مقابله کرده است، و یکی از تفاوت‌های هجو و طنز در این است که هجو عمدتاً جنبه شخصی و جزئی دارد، در حالی که طنز عمومیت و شمول بیشتری دارد. به تعبیر دیگر: «طنز باید حوادث کلی زندگی را بررسی کند، نه امور جزئی را و از این روست که طنز نباید به صورت حربه‌ای برای تجاوز و تعرض به افراد درآید و همین نکته فاصله بین هجو و طنز را تعیین می‌کند. طنز در مقابل حوادث، تابع کلیت است، نه مسایل جزئی که احياناً انگیزته از منافع خصوصی است و نیز آن گاه می تواند به هدف خود برسد که از روحی پاک تراوش کند» (۷/ص ۵۳).

ناصر خسرو بدون این که از فرد خاصی نام برده باشد، با زبانی طنزآلود به مخالفان خویش هجوم برده و پرخاشگرانه آنان را از دم تیغ برنده شعر خود گذرانده است. به طور کلی، چهار دسته مورد حمله وی واقع شده اند که به ترتیب بسامد عبارتند از:

- ۱- فقهسا و روحانیان؛ ۲- توده مردم (عوام و خواص جامعه)؛ ۳- قاضیان؛ ۴- حاکمان جامعه.

در ابتدا باید یاد آور شد که شکل‌های ایجاد طنز در آثار مختلف، متفاوت است که به طور کلی مهمترین آنها عبارتند از: ۱- تحقیر؛ ۲- تشبیه به حیوانات؛ ۳- قلب اشیا و الفاظ؛ ۴- خراب کردن سبملها؛ ۵- تحامق یا کودن نمایی؛ ۶- ستایشهای اغراق آمیز و نامعقول (۳) از اشکال یاد شده، چهار مورد اول در شعر ناصر خسرو دیده می شود. شماره های ۵ و ۶ به این دلیل که ناصر خسرو اساساً اهل خرد ورزی و مخالف جدی مدح و ستایش است، در سروده‌های او دیده نمی شود. (۵) اکنون به ذکر و تبیین نمونه‌های طنز در دیوان ناصر خسرو می پردازیم:

### الف- فقیهان و روحانیان

همان گونه که عنوان شد، یکی از گروههایی که بشدت مورد انتقاد و حمله ناصر خسرو قرار گرفته اند، فقها و روحانیان زمان وی هستند. ناصر خسرو که بیچارگی و آوارگی خویش و تحریک توده مردم را بر ضد خود از جانب این گروه می بیند، تندترین انتقادهای را به شیوه های مختلف و از جمله به شکل طنز درباره این گروه بیان کرده است. وی معتقد است که این گروه، فقه را برای دستیابی به ریاست و طمع به مال می خوانند و اهل لجاجند؛ وی خطاب به پیامبر اکرم (ص) چنین می گوید:

چون فقیهان خوانم اینها را که علم فقه را

جز که از بهر ریاست می نخوانند ای رسول

هر که زیشان چیزکی پرسد ز علم فقه ازو

بسر امید ساخته زنبیل و خوانند ای رسول

پر لجاجند از مذاهب تا چو آید میسزبان

بسر طریق و مذهب این میزبانند ای رسول

چشم دل در پیش حق می باز نتوانند کرد

وز جهالت جان به باطل برفشانند ای رسول

(۶/ص ۵۴۱)

در جای دیگر آنان را اهل «حیلت» می داند و معتقد است که به حال دین باید گریست:

شاید که بگریند بر آن دین که فقیهانش

گر فقه بود حیلت و محتال فقیه است

ور یار رسول است کشنده پسر او

بندیش از این امت بدبخت که یکسر

جز کر نشود پیش سخن گوی غنوده

جز کر نکنند پیش خر و شیر مسؤخر

(۶/ص ۱۳۲)

یکی از ویژگیهای شعر ناصر خسرو «تصویر گری» است که اغلب تصویرهای وی قوی و گویاست. در این میان «تصاویر طنزی» جالب و درخور توجه است. او در قصیده ای، ضمن بیان انحراف عالمان عصر خویش، به خوردن مال یتیم از سوی ایشان و جوسازی و معرکه گیری آنان اشاره کرده است. تجسمی که وی از آن صحنه به دست می دهد، جالب توجه است:

به چپ و راست شده ست از ره دین آنکه جهان

بر دراعه اش به چپ و راست به زر بست طراز

شوم چنگال چو نشپیل خود از مال یتسیم  
 نکشد گرچه ده انگشت بیریش به گاز  
 ور پرسیش یکی مشکل گویدت به خشم  
 «سخن رافضیانست که آوردی باز»  
 به سؤال تو چو درماند گوید به نشاط  
 بر پیمبر صلواتی خوش خواهم با آواز  
 صبر کن بر سخن سردش زیرا کان دیسو  
 نیست آگاه هنوز ای پسر از نرخ پیاز

(۶/ص ۱۱۴)

در سروده ای دیگر نیز به موضوع هوچیگری و غوغا سالاری آنان این گونه اشاره می کند:

(۶/ص ۲۱۳)

پیغمبری ولیک نمی بینم چیزیت معجزات مگر غوغا

ناصر ایشان را اهل رشوه خواری می داند و با کلامی طنز آمیز چنین می گوید :

(۶/ص ۲۴۸)

این رشوت خواران فقها اند شما را ابلیس فقیه است گراینها فقها اند

نیز :

آنکه فقیهست از املاک او پاکتر آنست که از رشوتست

(۶/ص ۲۶۷)

در جای دیگر نیز احکام آنان را بر اساس رشوه می داند :

... چون حکم فقیهان نبود جز که به رشوت  
 بی رشوت هر یک ز شما خود فقهائید  
 از حکم الهی به چسبیدن فعل بد ایشان  
 اندر خور حلدند و شما اهل قفایید  
 ای حیلت سازان جهلای علما نام  
 کز حیله مر ابلیس لعین را وزرایید  
 چون خصم سر کیسه رشوت بگشاید  
 در وقت شما بنند شریعت بگشاید  
 اندر طلب حکم و قضا بر در سلطان  
 مانند عصا مانده شب و روز به پایید  
 ایزد چو قضای بد بر خلق بیارد  
 آنگاه شما یکسره در خورد قضایید  
 با جهل، شما در خور نعلیید به سر بر  
 نه در خور نعلی که بیوشید و بیایید

(۶/ص ۴۴۷)

در بیت آخر با جناسی که در دو کلمه «نعل» و «نعلی» به کار برده است، ضمن «خراب کردن سمیل» (ردای قضاوت و ...) به موضوع «قلب اشیا» توجه داشته است .

ناصر که تمام بدبختیها و آوارگیهایش را از جانب علمای زمان خویش می‌بیند، نکات منفی مختلفی را برای ایشان برمی‌شمارد و از جمله، آنان را علم فروش و اهل فسق و فجور می‌داند:

علما را که همی فروشد بیین  
به ربایش چو عقاب و به حریمی چو گراز  
هر یکی همچو نهنگی ز بس جهل و طمع  
دهن علم فراز و دهن رشوت باز  
گزش پنهانک مهمان کنی از عامه به شب  
طبع ساز و طربسی یابیش و رود نواز  
وی سپس به نقد فتوهای فقهی پیشوایان اهل سنت می‌پردازد و چنین ادامه می‌دهد:  
می‌جوئیده حلال است سوی صاحب رای  
شافعی گوید شطرنج مباح است بیاز  
صحبت کودکک ساده زنج را مالک  
نیز کرده ست تو را رخصت و داده ست جواز  
می و قیما و لواطت به طریق سه امام  
مر تو را هر سه حلال است هلا سر بفراز  
اگر این دین خدای است و حق اینست و صواب  
نیست اندر همه عالم نه محال و نه مجساز  
آنکه بر فسق تو را رخصت داده ست و جواز  
سوی من شاید اگر سرش بکوبی به جواز  
( همان / صص ۳-۱۱۲ )

در جای دیگر ناصر خسرو، آنان را جاهلان شکمبازه می‌خواند و می‌گوید :

نبینی حرص این جهال بد کردار بسد زان پس  
که پیوسته همی درند بر منبر گریبانها  
به زیر قول چون مبرم نگر فعل چو نشترشان  
به سان نامه های زشت زیر خوب عنوانها  
ز بهتان گویدت پرهیزکن وانگه به طمع خود  
بگوید صد هزاران بر خدای خویش بهتانها  
اگر یک دم به خوان خوانی مرورا مزدهور گردد  
به خوانی در بهشت عدن پر حلوا و بریانها

به باغی در که مرغان از درختانش به پیش تو  
 فرو افتد چو بریان شکم آکنده بر خوانها  
 چنین باغی نشاید جز که مر خسوارزمیانی را  
 که بردارند بر پشت و به گردن بار کپانها

(همان/ص ۴۴۴)

در شعر بالا ضمن تحقیر طنزگونه این گروه، تلویحا اعتقاد به بهشت مادی را مردود می‌شمارد و چنین بهشتی را فقط شایسته حاملان خوارزم می‌داند!  
 در نمونه دیگری با ارائه تصویری گویا و تجسمی زنده این گونه آورده است:

بر سر منبر سخن گویند، مر اویاش را  
 از بهشت و خوردنی حیران همی زینسان کنند  
 بانگ بردارند و بخروشند بر امید خورد

چون حدیث جو کتی بی شک خران افغان کنند  
 ورنگویی جای خورد و کردنی باشد بهشت

بر تو از خشم و سفاقت، چشم چون پیکان کنند

(همان/ص ۱۵۱)

در بیت دوم «تشبیه به حیوانات» را می‌بینیم که در شعر ناصر خسرو فراوان به کار رفته است. او مخالفان و دشمنان خود را به «گرگ»، «خرس»، «شتر»، «خر» (حمار) و «گاو» (بقر) مانند کرده است و بویژه بسامد بسیار بالای کلمه «خر» در دیوان وی تأمل برانگیز است. ظاهرا علت اصلی این مسأله آن است که گروهی از اسماعیلیه به «محمربه» (به صیغه اسم فاعل) معروف بوده‌اند. این گروه به این دلیل که مخالفان و معاندان خویش را «حمار» می‌خوانده‌اند، به این نام موسوم شده‌اند و ناصرخسرو تحت تأثیر این گروه قرار گرفته است. (۵)  
 نمونه دیگر تشبیه به حیوانات:

علم خورد و برد خود گسترده اند	پیش این انبوه و گمره قافله
پیش این گاوان که هرگزشان نبود	دل به کاری جز به کار حوصله
نان همی جوید کسی کو می زند	دست بر منبر به بانگ و مشغله
زیمله بر تو نهاده ست آن خسیس	چون کشی گر خر نگشتی زیمله

(همان/ص ۲۸۱)

در جای دیگر ناصر خسرو این فقیهان را استفاده کنندگان از مال وقف می‌داند، کسانی که از دانش تهی اند، ولی ظاهری فریبنده دارند:



نبینی بر گه شاهی مگر غدار و بی باکی  
نیابی بر سر منبر مگر زراق و کانایسی  
یجوز و لا یجوزستش همه فقه از جهان لیکن  
سر استر ز مال وقف گشته ستش چو جوزابی  
تهی تر دانش از دانش از آن کز مغز ترب ار چه  
به منبر بر همی بینش چون قسطای لوقایی

(همان/ص ۴۷۸)

ناصر خسرو دلیل روی آوردن عامه را به سوی ایشان، نادانی و جهالت مردم می‌داند، زیرا به ظاهر مانند هوشیاران و دانایانند. اما گویی دیوانگانی بیش نیستند؛ افرادی که دین را برای رفع نیازهای شکم می‌خواهند و از بس شکمباره اند، دیگر جایی برای مردان خدایی در بهشت باقی نمی‌ماند!

این چنین بی هوش در محراب و منبر کی شدی  
گر به چشم دل نه جمله عامه نایناستی؟  
هوشیاران را همی ماند به خاموشی ولیسک  
چون سخن گوید تو گویی سرش پر سوداستی  
روی زی محراب کی کردی اگر نه در بهشت  
بر امیسد نان و دیگک قلیه و حلواستی؟  
جای کم خواران و ابدالان کجا بودی بهشت  
گر بر اندازه ی شکم و معدۀ اینهاستی؟

(همان/صص ۲۲۷-۸)

وی در قصیده ای دیگر می‌گوید این گروه حیلۀ گرانی هستند که دین را دام و وسیله صید مردم کرده اند. آن گاه در ادامه به شکل طنزآمیزی به تضاد میان نظریات ایشان اشاره می‌کند که تحت تأثیر «رشوه» به صورت دلخواه ارایه می‌کنند:

زانکه دین را دام سازد بیشتر پرهیز کن  
زانکه سوی او چو آمد صید را زنهار نیست  
گاه گوید زین بیاید خورد کاین پاکست و خوش  
گاه گوید نی نشاید کاین کشتار نیست  
ور بری زی او به رشوت ازدهای هفت سر  
گوید این فریبی یکی ماهیست والله مار نیست

حیلت و مکرست فقه و علم او و سوی او  
نیست دانا هر که او محتال یا مکار نیست  
گرش غول شهر گویی جسی این گفتار هست  
ورش دیو دهر خوانی جای استغفار نیست

(همان/ص ۳۱۲)

ناصر خسرو که به دنبال تبلیغ و ترویج آیین و مذهب خویش است و از هر فرصتی برای این منظور استفاده می‌کند، هنگامی که با رویارویی و اقدام مخالفان مواجه می‌گردد، بر آشفته می‌شود و آنان را به داشتن انواع صفات منفی متهم می‌سازد که بخشی از آنها گذشت. از دیگر مواردی که وی بر آن تأکید دارد، فساد پنهانی روحانی مآبان زمان اوست. وی در سروده‌ای می‌گوید:

غره مشو گرچه به آواز نرم      عرضه کند بر تو عقاب و ثواب  
چون بخورد ساتگنی هفت هشت      با گلوش تاب ندارد ریاب  
این شب دینست نباشد شگفت      نیمشبان بانگ و فغان کلاب

(همان/ص ۱۴۱)

در شعر بالا ضمن این که مطلب خود را به طنز بیان کرده، در بیت پایانی آن شدت اندوه و درد درونی خود را که همان درد دین است نشان داده و هدف اصلی از طنز خود را که همان «زهر خند» است آشکار ساخته است.

او در جای دیگر نشان می‌دهد که این دسته جز توجه به ظاهر دین کاری ندارند و اصولاً اهل بحث و گفتگو نیستند و در برابر پرسشهای دشوار به فرافکنی و جوسازی متوسل می‌شوند. هنر ناصر خسرو در کاربرد رقیق و ظریف طنز به صورت سؤال و جواب در این شعر در خور تأمل است:

آن سیم می‌نماید وارزیز در ترازو  
وین زهد می‌فروشد در آستینش تین  
از علم پاک جانش، وز زهد دل، ولیکن  
بر زر نوشته یکسر بر طیلسانش یاسین  
گر مشکلی پرسی زو گویدت که «این را  
جز رافضی نگوید کاین رافضیست و این هین»  
چون گویش که «حجت از نیم شب نخسپد  
واندر نماز باشد تا صبح بامسدادین

گوید «درست کردی کو رافضیست بی شک  
زیرا که اهل سنت نکند نماز چندین»  
گر گویش که «با او بنشین و علم بشنو  
کو خود سخن نگوید جز با وقار و تمکین  
گوید «سخن نباید از رافضی شنودن  
کرد این حدیث ما را خواجه امام تلقین»

(همان/ص ۲۳۷)

شدت خشم و نفرت ناصر خسرو به اندازه‌ای است که در برخی جاها کلام طنز گونه او به مرز دشنام نزدیک می شود. در این گونه موارد، وی تلاش می کند در هر بیت از سروده خویش یک نکته منفی به فقیهان و روحانیان روزگار خود نسبت دهد. به نمونه ذیل و لحن پرخاشجویانه آن توجه فرمایید:

سیرت راهزنان داری تو	جز که بستان و زر و ضیعت نستانی
روز با روزه و با ناله و تسبیحی	شب با مطرب و با باده ریحانی
باده پخته حلالست به نزد تو	که تو بر مذهب بویوسف و نعمانی
کتب حیلت چون آب ز بر داری	مفتی بلخ و نشابور و هری زانسی
بر کسی چون ز قضا سخت شود بندی	تو مر آن را به یکی نکته بگردانی
با چنین حکم مخالف که همی بینی	تو فرومایه پددرزاده شیطانسی
تا به گفتاری پریسار یکی نخلسی	چو به فعل آبی پر خار مغیلاتسی
من از استاد تو دیسو و ز تو بیسزارم	گفتم اینک سخن کوتاه و پایانسی

(همان/ص ۴۳۷)

در دیوان ناصر خسرو مانند این اشعار کم نیست که به همین مقدار بسنده می شود. (۶)  
لحن طنز و تمسخر آمیز ناصر خسرو در نمونه هایی که ذکر شد، نشان از یأس و بدبینی و سرخوردگی شدید وی دارد و به گفته آرتور پلارد (Artor Polard): «بدبینی و استهزا با هم ارتباط نزدیک دارند. هر دو از سرخوردگی عمیق ریشه می گیرند و در ارتباط تنگاتنگ به وقوع می پیوندند» (۱/ص ۹۱).

#### ب- توده مردم (عوام و خواص)

از نظر بسامدی، دومین گروهی که هدف تیر طنز و پرخاش ناصر خسرو قرار گرفته اند، توده مردمند. دلیل اصلی این امر آن است که مردم - بویژه عوام - ابزار دست فقیهان و حاکمان جامعه قرار گرفته و بر ضد وی شوریده اند. معروف است که پس از آن که ناصر خسرو تکفیر

و واجب القتل شد، می‌گریزد و به نیشابور می‌رود. در آنجا اتفاق وحشتناکی رخ می‌دهد بدین قرار که: «پس با ابوسعید [ برادرم ] به بازار آمده تا به دکان موزه دوزی [ کفشگری ] رسیدیم. موزه خود را دادم تا مرمت کند و از شهر بیرون رویم که ناگاه در آن طرف غوغایی برخاست و موزه دوز بر اثر آن روان شد. بعد از ساعتی بازگشت، پاره ای گوشت بر سر درفش کرده. من سؤال کردم که چه غوغا بود و این چه گوشت پاره است؟ موزه دوز گفت: همانا در این شهر از جمله شاگردان ناصر خسرو شخصی پیدا شده بود، با علمای این شهر مباحثه کرده، قول او را فقها انکار داشته، هر یک به قول معتمدی تمسک می‌جویند و او از اشعار ناصر خسرو شعری بر طبق مطلب خود می‌خواند. فقها از جهت ثواب او را پاره پاره کردند و من نیز از گوشت او جهت ثواب بریدم. چون بر احوال تلمیذ خود اطلاع یافتیم، تاب در من نمانده و موزه دوز را گفتم: موزه به من ده که در شهری که شعر ناصر خسرو خوانند، نمی‌توان بود. موزه را گرفتم و با برادر خود از نیشابور بیرون آمدم» (۷) هر چند ظاهراً این داستان جعلی است، ولی حکایت گویایی است از اوضاع و احوال جامعه در زمان ناصر خسرو و تنگنایی که وی در آن قرار داشت و با واقعیت زندگی شاعر همخوانی دارد. البته ناگفته نماند که همه موضوعاتی که ناصر خسرو در دیوان خود در باره مردم بیان می‌کند، صرفاً ناشی از این مسأله نیست. بلکه در بسیاری از موارد، وی از جهل و نادانی مردم شکوه دارد. او این نکات را به شیوه‌های مختلف و از جمله به صورت «طنز» می‌آورد. زمینه‌های طنز نیز در این مورد متعدد و متنوع است که ذیلاً به طرح نمونه‌هایی از آن می‌پردازیم:

از موضوعاتی که اساس و محور اندیشه ناصر خسرو محسوب می‌شود، مسأله «خرد و خردورزی» است. بسامد بسیار بالای واژه «خرد» و کلمات مرتبط با آن مانند عقل، علم، دانش و ... در دیوان او نشان از این مطلب دارد و این دقیقاً نقطه مقابل تفکر جبری و اشعری‌گری است که در روزگار او بشدت رایج بود. به همین دلیل بر مسأله «آموختن» بسیار تکیه و تأکید دارد. در شعر ذیل به کسانی که به جای فراگیری علم و دانش به دنبال مطربی و خوشگذرانی رفته‌اند و به جای پرداخت هزینه دبستان به اصطلاح امروزی «هله هوله» خریده و خورده‌اند و اکنون چیزی برای گفتن ندارند، به زبان طنز زیبایی چنین می‌گوید:

به هنگام آموختن فتنه بودی	تو دیوانه سر بر ترنگ چغانه
چو خربی خرد زانی اکنون که آنکه	به مزد دبستان خریدی لکانه
کنون لاجرم چون سخن گفت باید	بماند تو را چشم بر آسمانه
بدانی چو درمائی آنکه کز آنجا	نه بربط رهاند تو را نه ترانه

(همان/ص ۴۱)

وی درباره توجه مردم به مسایل ظاهری و غفلت از حقیقت دین چنین می‌گوید:

فندیل فروزی به شب قدر به مسجد      مسجد شده چون روز و دلت چون شب یلدا  
فندیل میفروز یاموز که فندیل      بیرون نبرد از دل پر جهل تو ظلما  
در زهد نه ای بینا لیکن به طمع در      برخوانی در چاه به شب خط معما

(همان/ص ۵)

یکی دیگر از مسایلی که فراوان در دیوان ناصر خسرو دیده می شود، موضوع بی توجهی مردم به مسایل دینی و پرداختن به امور مادی و دنیوی است. ناصر خسرو در شمار انتقادات اجتماعی خود، این نکته را نیز بارها به گونه های مختلف و اغلب به شکل طنز بیان کرده است. وی که یک زاهد به تمام معناست، نمی تواند ببیند که مردم نسبت به مسایل مذهبی توجه و رغبت چندانی از خود نشان نمی دهند، ولی در عوض برای خوشگذرانی و امور مادی و طبیعی، شیفته و مشتاقند:

شبانگه بس گران باشی بخشی بی نماز آنگه

چو صعوه مر صبحی را سبک باشی سحر گاهان

زکات مال جز قلب و سرب ندهی به درویشان

نشار میر عدلیهای چون زهره بری رخشان

زچشم خواب بگریزد چو گوشت زی رباب آید

به خواب اندر شوی آنگه که برخواند کسی فرقان

(همان/ص ۲۹۱)

در جای دیگر چنین دارد:

سوی رود و سرود آسان دوی لیکنت مزدوران

سوی محراب نتوانند جنبانید به بیــــرم

سبک باشی به رقص اندر، چو بانگ مؤذنان آید

به زانو در پدید آیدت ناگه علت بلغم

(همان/ص ۸۲)

وی خطاب به کسانی که پیر شده اند و هنوز دست از دنیا بر نمی دارند و پیری و ضعیفی خود را توجه می کنند، این گونه آورده است:

زیسر گناهان گران و وبال      سست شدت گردن و پشت و میان

خیره چه گویی تو که بادی است این      در شکم و پشت و میانم روان

نیست مرا وقت ضعیفی هنوز      بشکند این را شکر و بادیان

روی نخواهی که به قبله کنی      نات نخوانند چو تخته ستان

جز به گه بازپسین دم زدن از تو نجنبید به شهادت زبان  
(همان/ص ۱۴)

ناصر به آنانی که مال وقف و حقوق ضعیفان جامعه را غصب و در راه لهو و لعب صرف می‌کنند، می‌گوید:

به سخاوت سمری از بس که وقف رباط به فسوسی بدهی غله گرمابه و تیم  
و گر از بهر ضعیفی دو درم بایسد داد ندهی تا نشود حاضر مقتی و زعیم  
جز بدان وقت که بستانی از او مال به غصب نتوانی که بینی به مثل روی یتیم  
(همان/ص ۳۵۸)

وی به آیین و مرام خویش عقیده ای راسخ دارد و نسبت به آن تعصب می‌ورزد و راه و روش دیگران را نه تنها قبول ندارد، بلکه آن را طرد و تحقیر می‌کند. او معتقد است که مردم راه و عقیده پدران خود را تقلید می‌کنند و در این تقلید کورکورانه نیز تلویحا عالمان و پیشوایان جامعه را مقصر می‌داند. طنز و تمسخر در سروده زیر در هم آمیخته اند:

کسی نبینی کو راه راست یارد جست مگر که بر پدرش فتنه گشت هر پسری  
یکیت گوید من بر طریق بهمانم که نیز ناید بیرون دگر چون او ز هری  
یکیت گوید خواجه امام کاغذ مال یکی فریشته بود او به صورت بشری  
امام مفتخر بلخ قبه الاسلام طریق سنت را ساخته ست مختصری...  
همان که اینش شناس خواند آتش لعنت کرد به سوی آن حجری بود و سوی این گهری  
خدای زین دو دعا خود کدام را شنود که نیست برتر ازو روز داد داد گبری  
اگر به قول تو جاهل خدای کار کنند از آسمان نچکد بر زمین من مطری  
(همان/ص ۲۲۳)

در مواردی ناصر خسرو، خواص جامعه را مخاطب قرار داده و با آنان به شیوه های مختلف سخن گفته است. وی در قصیده ای عدم ثبات و به قول معروف «نان به نرخ روز خوردن» ایشان را این گونه نشان داده است:

هر روز به مذهب دگر باشی گه در چه ژرف و گاه بر بامی  
تایی ادبی همی توانی کرد خون علما به دم بیاشامی  
لیکن چو کسیت میهمانی کرد از پر خوردن همی نیارامی  
گر ناصیت برد عمر باشی ور شیعی خواندت علی نامی  
وانگه که شدی ضعیف بنشینی با زهد چو بویزد بسطامی  
با عامه خلق گویی از خاصم لیکن سوی خاص کمتر از عامی  
(همان/ص ۳۸)

ناصر خسرو در ابیات ذیل حرص و طمع و ریاکاری و فساد خواص جامعه را با طنزی لطیف به بیانهای مختلف ذکر کرده است :

شاه را پیش جز از بخته پخته ننهی

مؤمنی را که ضعیف است یکی نان ندهی

آشکارا دهی آن اندک و بی مایه زکات

رشوت حاکم جز در شب و پنهان ندهی

از غم مزد سر ماه که آن یک درم است

کودک خویش به استاد و دبستان ندهی

مر مؤذن را جو نسائی دشسوار دهی

مر فسوسی را دینار جز آسان ندهی

از تو درویشان کرباس نیابند و گلیم

مطربان را جز دیبای سپاهان ندهی

وام خواهی و نخواهی مگر افزونی و چرب

باز اگر باز دهی جز که به نقصان ندهی

وز بی داوری و درد سر و جنگ و جلب

جز همه عاریتی چیز گروگان ندهی

(همان/ص ۴۶۴)

وی تلویحا مردمی را که به دنیا مشغول شده اند، دیوانگانی می داند که لایق غل و زنجیر

ده منی اند، هر چند که قیمت آن گران باشد!

گرد جهان بیهده تا کی دنی

ای شده مشغول به ناکردنی

سلسله بایدت از و ده منی (۸)

آهن اگر چند گران شد تو را

(همان/ص ۴۹۷)

### ج- قاضیان

سومین گروهی که از نظر بسامدی در دیوان ناصر خسرو در باره آنان اظهار نظر شده «قاضیان» هستند. این گروه که اغلب از میان فقیهان برگزیده می شدند، در نزد ناصر خسرو منفور و مطرودند. او برای قاضیان زمان خویش صفات و ویژگیهای مختلفی بر می شمارد، مانند: بخل، طمع، رشوه، حکم به ناحق و ... که در رأس آن «رشوه خواری» است. اشارات ناصر خسرو نشان از فساد و تباهی موجود در روزگار وی دارد.

در سروده ای طمع قاضیان را تا این حد می داند که حتی اگر پرنده ای بر فراز وی پرواز کند، انتظار دارد که آن پرنده، پری از پرهای خود را بکند و به او بدهد! وی بخل قاضیان را به اندازه ای می داند که از دست پر ارزن آنها به صد حیلت هم دانه ای بیرون نمی آید و در مورد رشوه گرفتن آنان می گوید حتی فرشته نیز بدون رشوه نمی تواند قاضی را ملاقات کند:

ور مرغ پرد از برش گوید	بری برکن به پیشش من بفسکن
وز بخل نیوفتد به صد حیلت	از مشت پر ارزنش یکی ارزن
بی رشوت اگر فرشته ای گردی	گرد در او نشایدت گشتن
چون رشوه به زیر زانوش در شد	صد کاج قوی به تارکش برزن

(همان/ص ۳۲۸)

ناصر معتقد است که اساساً قاضیان خواندن کتابهای بیع و شری را برای رشوه خواری می‌خواهند. آن گاه به طنز خاص خود می گوید اینان اهل قضاوت نیستند، بلکه باید تنبیه شوند و قفا بخورند:

از بهر قضا خواستن و خوردن رشوت	فتنه همگان بر کتب بیع و شرا اند
رشوت بخورند آنکه رخصت بدهندت	نه اهل قضا اند بل از اهل قفا اند

(همان/ص ۲۴۸)

وی ایشان را دشمن عدل و حکمت می داند؛ اگر چه در ظاهر، نام آنان حاکم (قاضی) و معدل (کسی که به عدالت وی گواهی بدهند) باشد؛ گروهی اند که برای شکار ضعیفان چنگال تیز کرده اند. در نزد ناصر، این گروه «هیكل باطلی» اند که «جایگاه حق» را گرفته اند؛ کسانی که اهل ریاکاری و فساد پنهانی اند:

دشمن عدلند و ضد حکمت اگر چند	یکسره امروز حاکمند و معادل
هر یکی از بهر صید این ضعفها را	تیزچو نشپیل کرده اند انامل
بنگرشان تا به چشم سرت بیینی	جایگه حق گرفته هیكل باطل
خامش و آهستگان به روز ولیکن	در می و مجلس به شب به سان جلاجل

(همان/ص ۱۳۷)

در جای دیگر می گوید اگر قرار باشد قاضی بدون دریافت پاره (= رشوه) حکمی صادر کند، گویی مانند اناری می خواهد بر خود بترکد. وی قاضی را دزد آشکاری می‌داند که به چیزهای اندک بسنده نمی کند و در نهایت نیز حکم وی به زیان افراد ضعیف است و در حق آنان ستم روا می‌دارد:

چون نار پاره پاره شود حاکم	گر حکم کرد باید بی پاره
دزدیست آشکاره که نستاند	جزباغ و حیاط و رز و ابکاره



ور ساره دادخواه بدو آید جز خاکسار ازو نرهد ساره

(همان/ص ۲۹۷)

#### د- حاکمان جامعه

گروه دیگری که ناصر خسرو به زبان طنز نیز در باره آنان سخن گفته است «حاکمان» جامعه‌اند. ناصر پیش از تحول روحی اش در دربار به شغل دیوانی مشغول بود و به همین جهت با دربار و درباریان آشنا بود و مسایل ایشان را می دانست. از آن جا که حاکمان جامعه نیز نقش بسزایی در جلوگیری از فعالیت ناصر خسرو و اسماعیلیه در ایران داشتند، اینان نیز از آسیب تیغ سخن ناصر برکنار نمانده اند و وی درباره ایشان به گونه های متفاوت سخن رانده است که در چند مورد نیز کلام او چاشنی طنز را با خود دارد.

وی در شعری به رفتن خود به دربار و خدمت کردن در آن جا اشاره کرده است و تصریح دارد که از این کار چیزی جز درد و رنج برای او حاصل نشده است:

وز رنج روزگار چو جانم ستوه گشت	یک چند با ثنا به در پادشا شدم
گفتم مگر که داد بیابم ز دیو دهر	چون بنگریستم ز عنا در بلا شدم
صد بندگی شاه بیایست کردم	از بهر یک امید کزو می روا شدم
جز درد و رنج چیز نیامد به حاصلم	زان کس که سوی او به امید شفا شدم
وز مال شاه و میر چو نومید شد دلم	زی اهل طیلسان و عمامه وردا شدم...

(همان/ص ۱۳۹)

در جای دیگر ناصر خسرو، شکوه و جلال ظاهری شاهان را به تمسخر می گیرد و پادشاهی واقعی را از آن کسی می داند که گنج و لشکر حکمت را درون دل خود داشته باشد:

تو همبر آن میر شوی گر طمع خویش	بیرون کنی از دولت و از نعمت و مالش
میری بود آن کو چو به گرمابه در آید	خالی شود از ملک و از جاه و جلالش
وانجا که سخن خیزد از چند و چه و چون	دانای سخن پیشه بخندد ز اقوالش
بل میر حکمیست که اندر دل او یست	خیل و حشم و مملکت و گنج و رجالش

(همان/ص ۲۰۷)

ناصر خسرو در اشعار مختلفی به شاعران چاپلوس و درباری حمله کرده و آنان را «شعر فروش» نامیده است. وی خود را از زمره متملقان بیرون می داند. این سخن او معروف است که می گوید:

من آنم که در پای خوکان نریزم      مر این قیمتی در لفظ دری را

(همان/ص ۱۴۳)

وی در سروده ای با شجاعت و جسارت تمام به شاه خطاب می کند و چنین می گوید :

گرت نخوانم مدیح تو که امیری      نیز به مهمان و خان خویش مخوانم  
گر تو بخوانی مرا امیر ندانمت      ورت بخوانم مدیح مرد مدانم  
نامه آزادی آمده ست سوی من      پنهان در دل ز خالق دل و جانم

(همان/ص ۲۱۰)

لحن ناصر خسرو در شعر بالا، لحنی حماسی است و اطمینان و آرامش و آزادگی از آن موج می زند. در عین حال چاشنی لطیف طنز را نیز با خود دارد و این هنر بی بدیل ناصر خسرو است .

در پایان، ذکر این نکته ضروری است که موارد کاربرد طنز در دیوان ناصر خسرو بیشتر مربوط به گروههایی است که ذکر آنها گذشت، لکن مواردی نیز در دیوان او وجود دارد که به طور کلی لحن کلام او طنز گونه است و به فرد یا گروه خاصی نیز نظر ندارد که به این دلیل که بسامد چندانی ندارد، نمونه ها ذکر نمی شود. (۹) در مجموع بیش از ۲۵۰ بیت دارای طنز در دیوان ناصر خسرو وجود دارد که این مقدار در حدود ۵٪ اشعار وی را تشکیل می دهد. بنابراین با این میزان کاربرد طنز، نمی توان ناصر خسرو را شاعری طنز پرداز در معنای خاص خود به حساب آورد، اما همان گونه که گذشت، وی از طنز برای تلطیف کلام خود بهره برده است. در این زمینه آنچه در سروده های او می توان یافت « طنز » است، نه «هجو»؛ هر چند ناصر نیز با این گونه سخن گفتن گویی به گونه ای خود را در برابر آن همه جور و جفاها که بر وی رفته است، تشریف و تسکین می دهد، لکن هدف اصلی او از طرح این مسایل، واداشتن جامعه به « تأمل » و « اصلاح » است. آرتور پلارد ( Artor Polard ) در این باره چنین آورده است: « طنز نویسان دو هدف را دنبال می کنند که یکی از آنها ارزش کمتری دارد، چرا که فقط رضایت خصوصی و لذت مؤلف را مد نظر دارد ... هدف دیگر، روحیه ای عمومی است که خردمندان را برمی انگیزد تا جهان را تا حد امکان اصلاح کنند » (۱/ص ۹۶).

در حقیقت، ناصر خسرو از طنز نیز مانند سایر چیزها، به عنوان وسیله ای برای بیان افکار و اندیشه هایش و نیز دفاع از خود در برابر آن همه هجوم و فشار و پرخاش به مخالفانش استفاده کرده است.

## پی نوشت

۱- از جمله این بیتها، گواهی بر این موضوع است :

ای زود گرد گنبد بر رفته	خانه ی وفا به دست جفا رفته
بر من چرا گماشته ای خیره	چندین هزار مست برآشفته ؟
این دشنه بر کشیده همی تازد	وان با کمان وتیر بسرو خفته
اینم کند به خطبه درون نفرین	وانم به نامه فریه کند سفته
من خیره مانده زیرا با مستان	هر دو یکیست گفته و ناگفته

(همان / ص ۳۰۳)

۲- برای تفصیل بیشتر ر.ک: مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران، فصل « شیوه های طنز و شوخ طبعی » .

۳- البته در دیوان ناصر خسرو ستایشهای اغراق آمیزی از مستنصر، خلیفه فاطمی مصر شده است، اما باید دانست چون در قبال سرودن این اشعار توقع و طمع صله و انعامی در کار نبوده است، بنابراین این جزء شعر متعهد و مذهبی به حساب می آید و از مقوله این بحث خارج است .

۴- « الفرق الاسلامیه، تألیف محمد بن یوسف بن علی کرمانی، تحقیق سلیمه عبدالرسول، بغداد، ۱۹۷۳، ص ۵۲ نیز ر.ک: فضائح الباطنیه، تألیف ابو حامد محمد غزالی، تحقیق عبدالرحمن بدوی، القاهرة، ۱۳۸۳، ص ۱۷. عبارات الفرق الاسلامیه چنین است: «الاسماعیلیه سموا بالمحمره لانهم لبسوا الحمره فی ایام بابک و قبل لانهم یسمون مخالفیهم من المسلمین حمیرا » یادداشت کبکی آقای دکتر جمشید مظاهری عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان.

۵- برای دیدن نمونه های بیشتر ر.ک: دیوان ناصر خسرو، صص: ۱۳۹، ۲۳۰، ۲۵۵، ۳۰۲، ۳۵۱، ۳۶۷، ۴۳۸، ۴۴۸، ۴۶۷ و ۴۷۲ .

۶- « تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، صص ۳۲۹-۳۲۸ این سرگذشت در نسخه دیوان ناصر خسرو به سال ۷۱۴ ه.ق که در کتابخانه اداره هند محفوظ است، آمده و در آغاز دیوان شاعر چاپ تبریز به طبع رسیده است. در نسخه های دیگر، واقعه در شهر قزوین اتفاق افتاده است.»

به نقل از: برگزیده قصاید ناصر خسرو، دکتر غلام محمد طاهری مبارکه .

۷- برای دیدن نمونه های دیگر کاربرد طنز در این زمینه ر.ک: دیوان ناصر خسرو، صص: ۷،

۲۱، ۵۲، ۱۴۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۱۳، ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۹۱، ۳۲۸ و ۳۵۷ .

۸- برای آگاهی بیشتر در این مورد ر.ک: دیوان ناصر خسرو، صص: ۱۰۰، ۱۴۶، ۲۶۷، ۳۳۴، ۳۴۱ و ۴۶۵.

### معانی واژه های دشوار:

زیمله: کجاوه مانندی باشد که پراز میوه و سبزی وامثال آن کنند و بر پشت چاروا بندند و از جایی به جایی برند.	آسمانه: سقف
ساتگن: پیاله و قدح بزرگی که بدان باده نوشند.	ابکاره: مزرعه
عدلی: نوعی سکه بوده است .	بادیان: گیاهی دارویی، رازیانه
قیمار: ( بر وزن فیعال، مصدر باب مفاعله )، قمار	بخته: گوسفند نر سه یا چهار ساله
کاج: سیلی، کشیده	تین: ازدها
کانا: نادان، ابله	تیم: کاروانسرای بزرگ
کپان: معرب کپان، ترازو	جواز: چوبی که ستوران را به وسیله آن رانند.
لکانه: روده گوسفند که به گوشت آکنده باشند .	جلاحل: زنگها
میرم: پارچه ای که دوتا بافته باشند .	چغانه: آلتی موسیقی از ذوی الاوتار
نشپیل: قلاب	حایط: دیوار بست
نعلی: ردا، عبا	حوصله: چینه دان مرغ، شکم
	دیندن: دویدن به نشاط و خوشحالی

### منابع

- ۱- طاهری مبارکه، غلام محمد: برگزیده قصاید ناصر خسرو، چاپ اول، انتشارات سمت، تهران ۱۳۸۲.
- ۲- تبریزی، محمدحسین بن خلف: برهان قانع، به اهتمام محمد معین، چاپ پنجم، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۲.
- ۳- محقق، مهدی: تحلیل اشعار ناصر خسرو، چاپ چهارم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۶۸.
- ۴- مینوی، مجتبی و محقق، مهدی: دیوان اشعار ناصر خسرو، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۶۵.
- ۵- کاسب، عزیزالله: زمینه های طنز و هجاء در شعر فارسی، چاپ اول، انتشارات خرد، تفت، بی تا.
- ۶- بلارد، آرتور: طنز، ترجمه سعید سعید پور، چاپ اول، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۸.

۷- رینهرت دزی: فرهنگ البسه مسلمانان، ترجمه حسینعلی هروی، چاپ اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۹.

۸- معین، محمد: فرهنگ فارسی، چاپ هفتم، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۴.

۹- حلبی، علی اصغر: مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران، چاپ دوم، مؤسسه پیک ترجمه و نشر، تهران ۱۳۶۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگي  
پرتال جامع علوم انسانی